

کشش و کوشش در آثار عطار نیشابوری

محمد شریفی

کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

دکتر مهدی شریفیان^۱

دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده:

«کشش» و «کوشش» دو مفهوم اساسی و محوری در حوزه‌ی «عرفان و تصوف» است. بسیاری از صوفیان مطرح و اثرگذار در عرفان اسلامی، در مسیر و طی «سلوک عرفانی»، اصالت را به «کوشش»، مجاهده و تلاش سالک و مرید داده و جذبه و «عنایت» را فرع بر آن دانسته‌اند. برخی دیگر از صوفیان بزرگ، نظیر مولانا، اصالت را به «کشش» داده و گفته‌اند: اگر «عنایت» و «جذبه» نباشد، کوشش سالک و مرید راه به جایی نمی‌برد. در این میان، عطار که به نوعی سر سلسله‌ی «عرفان و تصوف» خراسان بزرگ است، معتقد است سالک بایستی در مسیر عرفان علی‌الدوام سیر و پویه و تلاش کرده و با مجاهده و کوشش در جذبه‌ی الهی تن شوید و تا پایان عمر و این تلاش و مشاهده لاینقطع ادامه دارد و هیچ‌گاه این تکلیف از سالک الی الله ساقط نمی‌گردد.

کلید واژه‌ها:

عرفان، سلوک، کشش، کوشش، عطار نیشابوری

۱- نشانی پست الکترونیک نویسنده: Dr_sharifian@yahoo.com

مقدمه:

در حوزه‌ی «تصوّف و عرفان»، اغلب محققان به لحاظ معرفتی، صوفیان نامدار ایرانی را «اشعری» مسلک دانسته و آنان را جبری فرض کرده‌اند. دلیل این بزرگان نیز استناد به ابیات و گفته‌های آنان بوده است؛ اما باید توجه داشت که اساساً ایرانیان به لحاظ سابقه‌ی فرهنگی کمتر به «جبر محض» گرایش داشته‌اند و افکار آنان بین «جبر و اختیار» در نوسان است. این خصیصه‌ی فکری در سنایی و عطار به وضوح قابل مشاهده است. اساساً باید پذیرفت که عرفان «برخورد هنری با مذهب» است و مذهب مرتبط با عالم غیب است و در غیب اجتماع نقیضین محال نیست. این در عالم حس و شهادت است که عقل می‌گوید: اجتماع نقیضین محال است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۸).

شعر عطار نماینده‌ی یکی از مراحل تکامل شعر عرفانی ایران است. وقتی از دور به این دریا - که یک ساحل آن را نخستین تجربه‌های شعر زهد و اخلاق شاعران مذهب کرامی، در عصر سامانی، تشکیل می‌دهد و یک ساحل دیگر را در زمانی نزدیک به عصر ما، تجربه‌های امثال هانف اصفهانی و حبیب خراسانی - می‌نگریم، سه موج عمومی، سه خیزاب بلند در آن دیده می‌شود: قلّه‌ی یکی از این خیزاب‌ها، سنایی است و قلّه‌ی دومین خیزاب، فریدالدین عطار و سومین کوه‌موج و قلّه که بلندترین آن‌هاست، جلال الدین مولوی است.

در این مقاله به «بحث جبر و اختیار» که از محوری‌ترین مباحث معرفتی ایران و اسلام است، در حوزه‌ی «شعر عرفانی عطار» خواهیم پرداخت و نهایتاً روشن خواهیم کرد که عطار را نمی‌توان به معنی مصطلح کلمه «اشعری» مذهب به حساب آورد، بلکه ایشان راه میانه را انتخاب کرده و پیموده است. «بی‌گمان، حضور بزرگانی نظیر خواجه نصیر توسی در جلسات کرامات گوئی عطار با شور و شوق وصف ناشدنی دلیلی بر این مدعا تواند بود» (همان، ۱۰۱).

«کشش» عنایت خداوند است بر بنده، که باعث می‌شود آن شخص (عارف) بدون رنج و زحمت و یا اندکی جهد به وصال حقیقت نایل شود و یا در مسیر سلوک بیفتد. در ادبیات عرفانی، از آن با تعبیر «فیض»، «نظر»، «عنایت»، «لطف»، «توفیق» و «جذبه» یاد می‌شود. در تعریف جذبه و توفیق گفته‌اند: «الجذبة و التوفیق حسن عنایة الحقّ الی العبد لیس له فیه سبب و لامنه له طلب». از پیامبر اسلام (ص) نیز درباره‌ی اهمیّت «جذبه» نقل کرده‌اند که فرمود: «جذبة من جذبات الحقّ خیر من عبادة الثقلین» (سپهسالار، ۱۳۶۸: ۴۴).

«کوشش»، سعی و مجاهده و تحمّل ریاضت‌های سالک است برای تحصیل کمال نفسانی و نیل به مقام وصل حق، که در ادبیات صوفیه با تعبیر مختلفی مانند «طلب»، «جد و جهد»، «مجاهده»، «کسب»، «سعی» و «تحقیق» از آن سخن به میان آمده است. در تعریف تحقیق در اصطلاح تصوّف گفته‌اند: «تحقیق، رنج بنده است برای جستجو و دریافت حقیقت با همه‌ی طاقت و توان» (ابوبکر کلابادی، ۱۳۸۰: ۳۶۸).

زمینه‌ی بحث

به طور کلی، عارفان و سالکان را از یک جهت به دو دسته‌ی «سالکان مجذوب» و «مجدوبان سالک» تقسیم می‌کنند. «سالک مجذوب» به کسی گفته می‌شود که مسیر سیر و سلوک خود را با اطاعت از پیر و استاد می‌پیماید و با رعایت شرایط و مراحل سلوک در تهذیب و تطهیر نفس خود می‌کوشد و خود را به نقطه و مقامی می‌رساند که این شایستگی را می‌یابد که مشمول فیض و عنایت و جذبه‌ی الهی می‌شود. در مقابل، «مجدوب سالک» به کسی گفته می‌شود که ابتدا به گونه‌ای مشمول عنایت و فیض ویژه‌ی الهی می‌شود و جذبه‌ای از جذبات حق او را مجذوب خداوند می‌کند و بدین وسیله به طریق عرفان و معنویت پا می‌گذارد و در سلک سالکان حق در می‌آید (انصاری، ۱۳۸۴: ۳۵).

کشش و کوشش در اندیشه‌ی عطار

اگر بخواهیم دیدگاه عطار را درباره‌ی نقش «کشش و کوشش» در وصول به مقصود به اختصار بیان کنیم، می‌توان گفت که عطار تأکید زیادی بر کوشش دارد و از مریدان و سالکان می‌خواهد که اگر خواهان وصل به حقیقت‌اند و اگر مرد وادی عرفان‌اند، باید همه‌ی سختی‌ها و مصیبت‌های سلوک را به جان خریده با تمام وجود به حرکت خود ادامه دهند. وی در این باره می‌گوید:

گه پیشرو نبرد می‌باید بود گه پسرو اهل درد می‌باید بود
این قصه به سرسری به سر می‌نشود کاری است عظیم، مرد، می‌باید بود

(مختارنامه، ۹۶)

بی‌گمان، عطار در این رباعی، عصاره‌ی افکار و اندیشه‌های خود را درباره‌ی ضرورت کوشش و سعی و تلاش بیان کرده است. عطار کوشش را در هر صورت ارزشمند می‌داند و برای تحلیل و توضیح آن حکایتی از لیلی و مجنون را بهانه قرار می‌دهد که این حکایت را بیان کند: کسی مجنون را می‌بیند که در میان کوچه نشسته و مشغول بیختن خاک است! ناظری به او می‌گوید که «ای مجنون چه می‌جویی چنین؟» مجنون در پاسخ می‌گوید: «لیلی را می‌جویم یقیناً»؛ آن شخص اعتراض می‌کند که لیلی در چنین جایی نیست. کدام انسان عاقل دُرّ پاک را در خاک جستجو می‌کند؟! اما پاسخ حکیمانه‌ی مجنون چنین است که:

گفت من می‌جویمش هر جا که هست بوک جایی یک دمش آرم به دست

(منطق الطیر، بیت ۳۲۹۱)

البته، این بدان معنا نیست که انسان بدون مطالعه و آگاهی کافی حرکت کند، بلکه باید آگاهانه و هوشیارانه این راه را بپیماید. به همین دلیل، در آغاز کتاب منطق الطیر، انسان را به کوشش و طلب آگاهانه دعوت می‌کند و می‌گوید:

گر تو ای دل طالبی در راه رو می‌نگر از پیش و پس آگاه رو

(همان، بیت ۱۶۱)

البته عطار این حقیقت را متذکر می‌شود که اگر سالک در راه خدا و مطلوب حقیقی خود قدم بر دارد، لا محاله از سوی محبوب و مطلوب، مورد عنایت ویژه قرار خواهد گرفت:

گر تو جانی برفشانی مرد وار بس که جانان جان کند بر تو نثار

(همان، بیت ۷۳۵)

اما به نظر عطار، این عنایت ویژه و کشش و جذبه‌ی الهی در اثر مجاهدت‌های طولانی و کوشش‌های خالصانه‌ی بسیار، حاصل می‌شود. وقتی سالک بعد از آن همه مجاهدت، از رسیدن عنایت الهی ناامید می‌شود و شاید زبان به شکوه و شکایت بگشاید، آن گاه است که پیک الهی از راه می‌رسد و سالک، مشمول عنایت خاص الهی می‌گردد:

عاقبت پیک عنایت در رسید شکر ما بعد از شکایت در رسید

(همان، بیت ۴۴۳۸)

در جایی دیگر، این حقیقت را این گونه بیان می‌کند:

دل ز جان برگیر تا راحت دهند ملک دو عالم به یک آهت دهند
چون تو برگیری دل از جان مرد وار آنچه می‌جویی هم آنگاهت دهند
گر بسوزی تا سحر هر شب چو شمع تحفه از نقد سحرگاهت دهند
گر گدای آستان او شوی هر زمانی ملک صد شاهت دهند

(دیوان، غزل ۳۲۶)

در نگاه عطار، برای نیل به مقصود، در گام نخست باید از مرتبه‌ی «حس» و «وهم» و دنیای شهوت و هوای نفس بیرون آمده، سپس از مرتبه‌ی معقول و معلوم نیز که موجب جاه و غرور است، گذر کند و بعد از آن، معدوم و فانی را که موجب فریب و گمراهی انسان می‌شود، نیز پشت سرگذارد. تا آن که در نهایت به مرتبه‌ی توحید بار یابد. مرتبه‌ای که عین فناست. عطار از همان آغاز «اسرارنامه»، ضمن بیان ارزش و قدر انسان، او را به تلاش و مجاهده فرا می‌خواند تا به کمال و جایگاه واقعی خود دست یابد:

تو گنجی نه سپهرت در میانه برآی از چار دیوار زمانه
طلسم و بند نیرنجات بشکن در و دهلیز موجودات بشکن
تو گنجی، لیک در بند طلسمی توجانی، لیک در زندان جسمی
از این زندان دنیا رخت برگیر به کلی دل ز بند سخت برگیر

(اسرارنامه، ابیات ۴۸۵-۴۸۸)

عطار تأکید می‌کند که بدون رنج و کوشش نمی‌توان گنج مقصود را یافت و به هدف نهایی دست پیدا کرد:

از آن باید که چندان رنج بردن که بی رنجی نخواهی گنج بردن

(همان، بیت ۱۹۸)

در اسرارنامه، از تمثیل «سگ اصحاب کهف» استفاده کرده و از انسان می‌خواهد که کوشش کند تا از چنان سگی عقب نماند و علی‌رغم همه‌ی مصیبت‌ها و نامرادی‌ها و تلخی‌ها، در راه «دوست» قدم بردارد و برای رسیدن به او تلاش کند:

به راه عاشقان برزن قدم تو	چه باشی از سگی در راه کم تو
که آن سگ چون از این ره شمه‌ای یافت	به سنگ و چوب زین ره سر نمی‌تافت
نه می‌خورد و نه یک دم خواب می‌کرد	نگهبانی آن اصحاب می‌کرد
تو گر مرد رهی در ره فرو شو	قدم در نه فدای راه او شو

(همان، ابیات ۲۱۵۶-۲۱۵۹)

البته قدم زدن در راه دوست و تلاش در مسیر عرفان و وصول به خداوند، نیازمند شایستگی و لیاقت است. هر کسی سزاوار قدم گذاشتن در این راه نیست؛ اما نکته‌ی مهم این است که عطار معتقد است که کسب این شایستگی نیز تا حد زیادی در اختیار خود انسان است. انسان باید تلاش کند تا شایستگی‌های لازم برای سلوک معنوی و وصال الهی را به دست آورد:

برو شایستگی خویش کن ساز	چو ذره پیش آن خورشید شو باز
برآ ای ذره زین روزن که داری	که نیست این خانه بس روشن که داری
تو را رفتن از این روزن صواب است	که صحرای جهان پرآفتاب است

(همان، ابیات ۲۳۲۲-۲۳۲۴)

حتی انبیا نیز نباید لحظه‌ای از تلاش در مسیر حق فروگذار نمایند؛ زیرا طی کردن این راه و باقی ماندن در این مسیر، نیازمند کوشش دائمی است:

برو جهدی کن ار پیغمبری تو که تا توشه از این عالم بری تو

(همان، بیت ۲۴۸۳)

داستان دهد و مرغان در منطق الطیر دقیقاً در راستای «کوشش سالک» طراحی و بیان شده و عطار در این داستان تأکید می‌کند که هرگز نباید از سختی‌های راه بترسد؛ و خطرات و مصیبت‌های راه هرگز نباید موجب شود که سالک از مجاهده و کوشش بازماند:

پای درنه همچو مردان و مترس	درگذار از کفر و ایمان و مترس
چند ترسی دست از طفلی بدار	بازشو چون شیر مردان پیش کار
گر تو را صد عقبه ناگاه اوفتد	باک نبود چون در این راه اوفتد

(منطق الطیر، ابیات ۷۲۵-۷۳۳)

شرایط لازم برای «کوشش» سالک

الف: همّت

هر سالکی که همتی عالی و عزمی جزم در راه سلوک نداشته باشد، نمی‌تواند قدم در این راه بگذارد و نام او در خدمت مجاهدان نخواهد آمد و به مطلوب نخواهد رسید:

هر دلی کاو همّت عالی نیافت

ملکت بی منتها حالی نیافت

(همان، بیت ۲۶۱۶)

در نظر عطار، همّت آن پیرزن ستودنی است که با چند کلاف نخ در صف خریداران حضرت یوسف پیامبر قرار گرفته بود:

(ابیات ۲۶۶۰-۲۶۲۰)

و آن که اگر کسی دارای همّت نیست، بهتر است که از اوّل پا در این وادی نگذارد:

گر تو مرد این چنین همّت نه ای دور شو کاهل ولی نعمت نه ای

(همان، بیت ۲۶۳۰)

ب: داشتن راهنما

عطار در راه سلوک، وجود پیر و راهنما را از ضروریات می‌داند و سالک را به اطاعت محض از مراد دعوت می‌کند؛ همان گونه که در منطق الطّیر، پرندگان (سالکان) با کمک و ارشادهای هدهد که در حکم راهنماست، به راه می‌افتند و در نهایت تعدادی از آنها به مقصد و مطلوب می‌رسند:

در چنین ره حاکمی باید شگرف بوک بتوان رست از این دریای ژرف

(همان، بیت ۱۷۰۲)

پیر بـاید راه را، تنها مرو از سر عمیا در این دریا مرو

(همان، بیت ۲۱۶)

ج: خستگی ناپذیری سالک

عطار به سالکان و طالبان حقیقت توصیه می‌کند که هرگز از پایان راه نپرسند و همه‌ی هم و غمّ خود را صرف طلب و جدّ و جهد نمایند:

همچنین می‌روبه پایانش مپرس در چنین دردی به درمانش مپرس

(همان، بیت ۲۱۶)

د: داشتن ذوق کافی

عطار پیمودن راه وصول به مقام فنای الهی را نیازمند «ذوق عشق» می‌داند. بدیهی است اگر کسی چنین ذوق و علاقه‌ای نداشته باشد، طبیعتاً نمی‌تواند در این راه گام بگذارد:

هر که را شد ذوق عشق او را پدید زود یابد هر دو عالم را کلید

گر زنی باشد شود مردی شگرف ور بود مردی شود دریای ژرف

(همان، بیت ۲۳۵)

ه: بیداری و آگاهی نسبت به هدف

شرط حرکت و سلوک، بیداری و آگاهی نسبت به راه است. کسانی که همواره در خوابند و توجهی به هدف ندارند، هرگز نمی‌توانند در رسیدن به مقصد کامیاب شوند:

مخسب ای دوست تا بیدار گردی مگر شایسته‌ی اسرار گردی

چرا خفتی تو چون در عمر بسیار نخواهی شد ز خواب مرگ بیدار

برو با گورت افکن خواب خود را
مگر بیدار گردانی خرد را
بین کین آفتاب مانده عاجز
نکرد از خواب چشمی گرم هرگز
(اسرارنامه، ابیات ۲۸۸۴-۲۸۸۷)

و: توجه و امید به عنایت معشوق

تحمّل سختی‌ها، سالک را امیدوار می‌کند که اگر آنان یک قدم به سوی معشوق بردارند، خداوند چندین قدم به سوی آنان می‌دود:

چرا می آید این رفتن گرانت
که می‌گوید خداوند جهانت
که گر آبی به پیش من رونده
به استقبال آیم من دونده
(الهی نامه، ابیات ۵۲۳۵ و ۵۲۳۶)

ز: پاکبازی

عطّار از زبان هدهد که نماد پیر و مراد سالکان است، یکی از نکته‌های مهم و شرایط لازم در مسیر طلب را، پاکبازی می‌داند:

گفت این ره نه ره هرکس بود
پاک بازی زاد این ره بس بود
هر که او در باخت هر چش بود پاک
رفت در پاکی فرو آسود پاک
دوخته بر در، دریده بر مدوز
هرچه داری تا سر مویی بسوز
(منطق الطّیر، ابیات ۲۵۴۵-۲۵۴۷)

ح: توجّه محض به مطلوب

یکی دیگر از شرایط سلوک این است که سالک جز به مطلوب و محبوب خود نیندیشد و هر چه و هر کس غیر از او را از دل خود خارج سازد:

دل ز گوهر برکن ای گوهر طلب
جوهری را باش دایم در طلب
(همان، بیت ۹۱۲)

ط: توانایی

هرکسی توان سپردن این راه پرخطر را ندارد و هرشناگری نمی‌تواند در این دریا، شنا کند، بلکه: کاملی باید در او جانی شگرف

تاکنند غوّاصی این بحر ژرف
(همان، بیت ۳۴۹۴)

ثمرات کوشش در نگاه عطّار

الف: عزّت

یکی از ثمرات گرانبه‌ای «کوشش»، عزّت و بزرگی است؛ یعنی اگر سالکی در مسیر سلوک خود کوششی داشته باشد، به عزّت خواهد رسید:

همچو یوسف بگذر از زندان و چاه
تا شوی در مصر عزّت پادشاه
(همان، بیت ۶۵۹)

چون رسانیدی بدان درگاه جان
خود ننگنجی تو ز عزت در جهان
(همان، بیت ۲۱۹۹)

ب: جلب عنایت مطلوب

اگر معشوق ببیند که سالکی برای وصال او جدّ و جهد می‌کند، حتماً او را مورد عنایت قرار خواهد داد:

گر تو جانی برفشانی مردوار
بس که جانان جان کند بر تو نثار
(همان، بیت ۷۳۵)

مرد این ره باش تا بگشایدت
سرمتاب از راه تا بنمایدت
(منطق الطّیر، بیت ۳۳۲۹)

ج: شادمانی درونی

عطار سالکان را به مجاهده و کوشش در راه جانان دعوت می‌کند و می‌گوید که ای سالک، مرغ جان تو در قفس جسم مانده است، آن را به پرواز درآور تا از سرور و شادی پر شوی:

بال و پرده مرغ جان را تا میان این قفس
بر دلت پیدا شود دریک نفس صد فتح باب
عقل را و نقل را همچون ترازو راست دار
جهدکن تا درمیان نه‌سیخ سوزد نه کباب
(دیوان غزلیات، قصیده ی ۷)

«کشش» در اندیشه‌ی عطار

فریدالدین عطار در آغاز کتاب منطق الطّیر، در مناجات با خدا و در ذکر توحید از خداوند می‌خواهد که: چون خود تو انسان را به طلب و کوشش دعوت کرده‌ای، من هم سعی و تلاش خود را در راه تو به کار می‌گیرم؛ اما بدون عنایت ویژه‌ی تو و بدون دستگیری و لطف خاص تو راه به جایی نخواهم برد:

گفته‌ای من با شما ام روز و شب
چون چنین با یک‌دگر همسایه‌ایم
چبود ای معطی ما بی مایگان
با دلی پر درد و جانی با دریغ
یک نفس فارغ مباشید از طلب
تو چو خورشیدی و ما هم، سایه‌ایم
گر نگره داری حق همسایگان
ز اشتیاق اشک می‌بارم چو میغ
(منطق الطّیر، ابیات ۵۸-۶۱)

در جایی دیگر، درباره‌ی نقش و اهمیّت عنایت الهی به سالک، می‌گوید:

نیم جزوم بی تو من، در من نگر
کل شوم گر تو کنی در من نظر
یک نظر سوی دل پر خونم آر
وز میان این همه بیرونم آر
(همان، ابیات ۲۴۱-۲۴۲)

عطار می‌گوید که وصول پیامبر خاتم(ص) به حقیقت و فانی شدن او در ذات احدیّت، به واسطه‌ی یک جذبه‌ی حق بوده است که بر وجود او تابیده است. به نظر او، پیامبر(ص) هم با وجود

آن همه عبادت و مجاهده و رعایت ادب، فقط آنگاه که مشمول جذبۀ و کشش الهی شد، به مقام نبوت رسید:

به یک جذبۀ ز حق چون تیر بشتافت
چو مویی میم احمد از دو بشکافت
برون شد میم احمد از میانه
احد گشت و یکی شد هر دو انه
(الهی نامه، ابیات ۳۴۷-۳۴۸)

شرایط و عوامل نیل به جذبۀ از نظر عطار

الف: نفی خود و خودی‌ها

عطار شرط راهیابی به مقصود را نفی خود و نادیده گرفتن خود و خودی‌ها می‌داند و می‌گوید:
در راه سلوک باید، وجود خویشتن را نادیده بگیری و الّا هرگز به مطلوب نخواهی رسید:
از وجودت تا بود مویی به جای
بی وفایت خوانم از سر تا به پای
گر در آیی و برون آیی ز خود
سوی معنی راه یابی از خرد
(منطق الطیر، ابیات ۶۶۸-۶۶۹)

ب: تسلیم محض

ذوالنون مصری یکبار در صحرایی تنها و سبکبار می‌رود، که ناگهان با جسد چهل صوفی روبه رو می‌شود و حیران می‌ماند، در این حین، هاتفی در گوش او می‌گوید: اینان کسانی هستند که محو خدا و تسلیم محض او بودند؛ خداوند خودش خون بهای آنها را ضمانت کرده و آنها را در خود محو کرده است:

هر که در وی محو شد، از خود برست
محو شو وز محو چندینی مگوی
ز آنک نتوان بود جز با او به دست
مرد را گو گم شود از خویشتن
می ندانم دولتی زین بیش من
(منطق الطیر، ابیات ۲۵۷۷-۲۵۹۳)

ج: اهلّیت

یکی دیگر از شرایط لازم برای نیل به جذبۀ الهی، که عطار از زبان هدهد بیان می‌کند، اهلّیت و داشتن شایستگی لازم است:

گفت هر کس را که اهلّیت بود
محرم سرّ الوهیت بود
(همان، بیت ۲۷۴۶)

د: سوز دل

از عوامل دیگر نیل به جذبۀ و مشمول عنایت خاص الهی شدن، این است که سالک واقعاً سوزی درونی داشته، از سر صدق خواستار وصول به چنین مقامی باشد. در چنین حالتی است که کوشش او نتیجه می‌دهد:

سوز جان و درد دل می برسی
زانک این، آنجا نشان ندهد کسی

گر برآید از سر دردی یک آه
می برد بوی جگر تا پیش گاه
جایگاه خاص، مغز جان تست
قشر جانت نفس نافرمان تست
آه اگر از جای خاص آید پدید
مرد را حالی خلاص آید پدید
(همان، ابیات ۳۱۶۶-۳۱۶۹)

ه: تحمّل سختی های راه

سالک باید، در راه وصال دوست، درد و راحت در نظرش یکسان باشد:
حسرت و آه و جراحی بایست
در جراحی ذوق و راحت بایست
گر در این منزل تو مجروح آمدی
محرم خلوت گه روح آمدی
گر تو مجروحی دم از مرهم مزین
داغ می نه بر جراحی دم مزین
(همان، ابیات ۳۲۱۴-۳۲۱۶)

و: پاکسازی درون

عنایت ویژه‌ی الهی، چون از جنس نور است، مظلوف آن نیز باید نورانی باشد. کسی که می‌خواهد نور خداوند بر دل او بتابد، باید آینه‌ی دل خویش را صیقلی داده، آن را در خور تابیدن آن نور کند:

اگر روشن کنی آینه‌ی دل
دری بگشایدت در سینه‌ی دل
دری کان در چو بر دلبر گشاید
فلک را پرده‌ی داری بر نشاید
(اسرارنامه، ابیات ۵۳۶-۵۳۷)

ز: تواضع

به نظر عطار، یکی دیگر از راه‌های درک فیض الهی، خاکساری و افتادگی در بارگاه حضرت باری تعالی است:

ذره می شو هوای جانان را
که به جانان رسیدن آسان نیست
(دیوان عطار، غزل ۱۲۰)

ح: اخلاص

کسی که در مقابل معشوق ازلی، وجودی برای خود قائل نشود و خالصانه و از صمیم جان و دل خدا را بخواند و راه او را بیپوید، قطعاً از تابش خورشید عشق بهره‌مند خواهد شد:
گفتمش آخر چه شد کاین دل من روز
سوی تو آواز داد و ز تو خطابی نیافت
گفت مرا خوانده‌ای لیک نه از جان و دل
هرکه زجانم نخواند، هیچ جوابی نیافت
در ره ما هر که را سایه‌ی او پیش اوست
از تفّ خورشید عشق تابش و تابی نیافت
(همان، غزل ۱۳۹)

ط: نفی تعلق به غیر حق

خداوند غیور است، و تمام توجه عاشق فقط باید به معشوق باشد:

برکناری شو ز هر نقشی که آن آید پدید
 تو طلسم گنج جانی گر طلسمت بشکنی
 ای دل از تن گر برفتی رفته باشی ز آسمان
 تا پدید از نوع شو، در هر چه پیوستی بپُر
 تا ترا نقاش مطلق زان میان آید پدید
 ز اژدها هرگز نترسی گنج جان آید پدید
 در خیال آسمان کی آسمان آید پدید
 تا پدید آرنده‌ی اصل عیان آید پدید
 (همان، غزل ۳۸۱)

ی: اظهار عجز

سالک باید بداند که هیچ کاری به تنهایی از او برنمی‌آید. معیار بزرگی و کوچکی در درگاه الهی و قرب و بُعد خدا، اظهار عجز و ناتوانی است:

حلقه بر در می زنند و می روند
 جمله را جز عجز آن جا کار نیست
 نیست از ایشان کسی را آگهی
 نه مهی آن جایگاه و نه کهی
 (همان، غزل ۸۵۶)

یا: مبارزه با نفس

منشأ همه‌ی بدی‌ها و عامل همه‌ی گرفتاری‌های انسان، پیروی او از هوا و هوس می‌باشد: «أفرایت من اتخذ الهه هوا» (۲۳/۴۵). عطار هم این نکته را خوب فهمیده است؛ به طوری که در جای جای آثار خود و مخصوصاً بعد از ۶۰۰ بیت مقدمه‌ی منطق الطیر، با ذکر نام پرندگان گوناگون و بیان نمادهای مختلف نفس، موقعیت سالک را در مبارزه و دشمنی با نفس و سرکوب آن می‌داند و معتقد است که خداوند هم، مخالفان نفس را توفیق می‌دهد:

دیو را در بند و زندان بازدار
 تا سلیمان را تو باشی رازدار
 (منطق الطیر، بیت ۶۲۰)
 هم ز فرعون بهیمی دور شو
 هم به میقات آی و مرغ طور شو
 (همان، بیت ۶۲۵)
 نفس را همچون خر عیسی بسوز
 پس چو عیسی جان شو و جان بفرروز
 (همان، بیت ۶۴۴)

ثمرات جذبه

الف: راه یابی به خلوت گاه عشق

اگر نسیم رحمت الهی کسی را بنوازد، آنگاه او خود را وقف خدمت به خداوند کرده، به خواستگاه عشق الهی راه می‌یابد:

گر نسیم دولتی آید فراز
 پس تو را خوش درکشد در راه خویش
 پرده اندازد ز روی کار باز
 فرد بنشانند به خلوت گاه خویش
 (همان، ابیات ۲۸۲۸-۲۸۲۹)

ب: عالم گیر شدن آفتاب وجود سالک

چو بوی آشنایی یافتی تو
بر آفاق دو عالم تافتی تو
که آن یک ذره نور آشنایی
چو صد خورشید دارد روشنایی

(الهی نامه، ابیات ۵۷۸۷-۵۷۸۸)

اگر عنایت ویژه‌ی الهی، شامل حال سالکی بشود و او را به بارگاه وصل خود راه بدهد، در آن صورت، یکی از ثمرات آن این است که آفتاب وجود او عالم‌گیر می‌شود.

عطار در الهی‌نامه، ضمن اشاره به داستان برخی از بزرگان تصوف که در اثر جذبه‌ی خاص الهی به بارگاه قدس ربوبی بار یافته‌اند، به ثمرات و نتایج میمون و مبارک جذبه‌ی الهی اشاره می‌کند و آن را همچون کیمیایی می‌داند که به هر وجودی زده شود، ارزش آن را به ارزش وجودی خداوند گره می‌زند:

و لیکن کیمیا آن است مادام
اگر بر کافری تابد زمانی
چو زد بر سحره‌ی فرعون آن نور
و گر بر پیر زن تابد زمانی
و گر بر بیل زن تابد ز اعزاز
که نور الله نهندش سالکان نام
فرو گیرد ز نور او جهانی
چنان نزدیک گشتند آن چنان دور
کند چون رابعه اش مرد جهانی
چو خرقانیش گرداند سرافراز

(همان، ابیات ۶۵۱۲-۶۵۱۵)

ج: نادیده گرفتن غیر خدا

از نتایج و پیامدهای دیگر جذبه در اندیشه‌ی عطار، این است که اگر سالکی از تابش خورشید جذبه برخوردار شود، دو جهان در نظرش چیزی نمی‌نماید و از دوست جز دوست نمی‌خواهد، حتی بهشت را:

تا نور او دیدم دو کون از چشم من افتاده شد
پندار هستی تا ابد از جان و تن افتاده شد
(دیوان عطار، غزل ۲۶۵)

نتیجه:

«کشش و کوشش» دو اصل مهم و بنیادی و دو ستون محکم بنای عظیم «عرفان و تصوف اسلامی» است. کوشش با تعابیر مختلفی نظیر کسب، مجاهده، جدّ و جهد، طلب و سعی در متون عرفانی به کار رفته است و «کشش» با تعابیری مانند: عنایت، فیض، جذبه، نظر، توفیق و لطف. از میان عارفان و صوفیان برجسته‌ی ادب پارسی، عطار بیش از دیگران به این اصطلاح توجه کرده است. از نگاه عطار، «کوشش» برای رسیدن به وصال معشوق، اصلی انکارناپذیر است:

منزلت دور است و بارت بس گران
کوششی می کن ممان از دیگران

(پندنامه، بیت ۲۱۶)

این کوشش و پویه و تلاش البتّه باید همراه با عنایت معشوق باشد و بی‌خواست و نظر او کوشش ثمری نخواهد داشت. این مقاله نشان می‌دهد که تفکّر جبری و اشعری مرامی صوفیه نظیر عطار بسیار متفاوت با جبرگرایی امثال ابن تیمیّه است چرا که در تفکّر اشعری، تلاش و کوشش معنی ندارد، بلکه هر چه آن خسرو کند، شیرین بود.

کتاب نامه:

قرآن کریم.

انصاری، قاسم، ۱۳۸۴، مبانی عرفان و تصوف، چاپ دوم، تهران: انتشارات پیام نور .
سپهسالار، فریدون ابن احمد، ۱۳۶۸، زندگی‌نامه‌ی جلال‌الدین مولوی، با مقدمه‌ی سعید نفیسی،
تهران: نشر اقبال .

فریدالدین محمد، عطار، ۱۳۳۸، اسرار نامه، به اهتمام سیدصادق گوهرین، تهران: انتشارات صفی
علی شاه .

_____، ۱۳۵۱، الهی نامه، به کوشش فواید روحانی، تهران: انتشارات زوآر .

_____، ۱۳۸۴، مختار نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

_____، ۱۳۶۲، دیوان غزلیات و قصاید عطار، به اهتمام تقی تفضلی، تهران: انتشارات
علمی فرهنگی.

_____، ۱۳۸۴، منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران:
انتشارات سخن.

کلابادی، ابوبکر محمد ابن ابراهیم، ۱۳۸۰، التعرف لمذهب التصوف، حقه‌ی عبدالحلیم محمود و طه
عبدالباقی سرور، قاهره: ۱۹۶۰.